

## مروری بر تکنیک داستان نویسی عطار در حلاج

### میترا داور

عطار بزرگ‌مرد ادبیات عرفانی ایران، در منظومه‌ی تذکرات‌الاولیاء؛ شرح هفتادو دو تن از صوفیان را به‌رشته نگارش درآورده است؛ نوشتاری بکر که اگر نبود؛ شاید عارفانی چون بایزید بسطامی و رابعه و حلاج ناشناخته می‌ماندند؛ اگرچه امروزه؛ ارتباط با نوشته‌ی کهن بدون آموزش درست؛ شاید متن را با عدم خوانش مواجه کند، ولی می‌توان با برش‌هایی از متن، به دنیای گذشته سرک کشید و از شگردهای نوشتاری آن‌ها بهره برد، شگردهای زبانی و داستانی که ادبیات ایران را به شکوفایی و کاربرد درست از توانایی زبان راهبر باشد. متن زیر گزینه‌هایی از داستان حلاج است با گزارشی کوتاه.

داستان از کشته شدن حلاج آغاز می‌شود؛ آنچه در ادبیات داستانی امروز گره می‌نامند. با ادامه داستان؛ شخصیت حلاج؛ از زبان دیگر صوفیان روزگار گفته می‌شود و راوی آغازین عطار است که در نقش دانای کل، داستان را به هم پیوند می‌زند. در حقیقت تیپ‌های شخصیتی هستند که داستان را می‌سازند و جلو می‌برند با جمله‌ی " نقل است که " و " گفتند "

آغاز داستان:

آن قتیل الله؛ فی سبیل الله آن شیر بیشه‌ی تحقیق آن شجاع  
صفدر صدیق آن غرقه‌ی دریای مواج حسین منصور حلاج  
رحمة الله علیه کار او کاری عجب بود و واقعات غرایب که خاص  
او را بود که هم در غایت سوز و اشتیاق بود و در شدت لُهب و  
فراق، مست و بی‌قرار و شوریده‌ی روزگار بود و عاشق صادق و  
پاک‌باز و جدوجهدی عظیم داشت و ریاضتی و کرامتی عجب و  
عالی همت و رفیع قدر بود او را تصانیف بسیار است

دربند نخستین داستان؛ گره اصلی، همان کشته شدن حلاج است  
و راوی ، حلاج را با این ترکیب وصف می‌کند :

"آن غرقه‌ی دریای مواج "

دریایی ناشناخته، دریایی که قهرمان داستان در آن غرق شده است؛ در دنباله‌ی داستان، راوی عنوان می‌کند: کار او کاری عجب بود. در اینجا دومین گره داستانی شکل می‌گیرد، حلاج چه کاری را انجام داده است؟

با توجه به ساخت نثر روزگار عطار؛ که آوردن واژه‌های عربی سبک نوشته بوده است، عطار از این شیوه کمابیش شانه خالی کرده است؛ ولی در پاره‌ای از بخش‌ها، این روش را به کار می‌گیرد که شاید خواننده‌ی امروز را دچار سختی در خوانش کند؛ در ادامه‌ی متن؛ زیبایی نثر و سخن؛ پیشی می‌گیرد؛ از آنجاکه متن عرفانی ست؛ متن از واژه‌های هفتگانه رسیدن به بالاترین نقطه‌ی عرفانی استفاده می‌کند که این هفت گام عبارت‌اند از:

۱- توبه ۲- ورع ۳- زهد ۴- فقر ۵- صبر ۶- رضا ۷- توکل.

با دانستن این مطلب خوانش متن آسان‌تر خواهد بود؛ با وجود این واژه‌هایی چون: زنادقه، حلول .... و واژه‌هایی دیگر کمابیش ایجاب می‌کند که خواننده فرهنگ لغتی در دست داشته باشد؛ ولی از طرفی دیگر؛ رویدادهای عجیب داستانی؛ چنان در متن می‌نشیند که می‌توان با جرات گفت: میوه‌های درختی که عطار به بار آورده؛ در هر زمانی قابل استفاده است، کاربرد هوشمندانه نمادهای عرفانی؛ در ادبیات امروز؛ شاید در تحول زبان فارسی تاثیرگذار باشد؛

همچنان که بوده است. نه اینکه در دنیای نوین؛ زندگی صوفی گری؛  
و اندیشه صوفی گری خط مشی شود؛ روزگاری که پایان یافته است  
و تنها ساختار ادبی و پر ابهام آن می تواند راهگشای ادبیات باشد..  
آواز آمدن از درختان و حک شدن واژه ها در اشیاء؛ در دامنه ای ست  
که شاید بتوان در گستره ی رئالیسم جادویی آن را بررسی کرد.

مرا عجب آمد از کسی که روا دارد که از درختی انالله برآید  
و درخت در میان نه . چرا روا نباشد که از حسین انالحق برآید؟  
و حسین در میانه نه.

بعضی گویند حسین منصور حلاج دیگر است و حسین  
منصور ملحدی دیگر است.

شبلی گفته است: من و حلاج یک چیزیم، ولی مرا به دیوانگی  
نسبت کردند خلاص یافتم و حسین را عقل او هلاک کرد.

در ادامه ی داستان راوی متن می گوید :

اگر اومطعون بودی این دو بزرگ در حق او این نگفتندی و  
ما را دو گواه تمام است

از این جمله برمی آید که عطار نیز درگیر یافتن شخصیت  
داستانی حلاج است؛ آنچه شنیده و نقل شده است و شاید آنچه  
خود در تخیل خویش دارد؛ اما با جمله ی " گفته اند "؛ بار  
مسئولیت را کاملاً از دوش خود می اندازد و خود را همانند یک

تاریخدان نمود می‌دهد و ردپایی از نویسندگی چون عطار؛ در متن نیست. شگردهای غریب داستان‌نویسی که پس از پانصد سال در ادبیات جهان رشد یافته است.

پس قصد حجاز کرد و یک سال آنجا مجاور بود، باز به بغداد آمد با جمعی صوفیان، به پیش جنید آمد و از جنید مسائل پرسید.

جنید جواب نداد .

و گفت: زود باشد که سرچوب پاره ، سرخ‌کنی.

گفت: آن روز که من سر چوب‌پاره سرخ کنم تو جامه‌ی اهل صورت پوشی.

چنانکه آن روز که ائمه فتوی دادند که او را نباید کشت، جنید در جامه‌ی تصوف بود، نمی‌نوشت و خلیفه گفته بود که خط جنید باید.

جنید دستار و دراعه درپوشید و به مدرسه شد و جواب فتوی که نحن نحکم بالظاهر یعنی بر ظاهر حال کشتنی است و فتوی بر ظاهر است اما باطن را خدای داند.

بعد از نظرهای مختلف درباره‌ی حلاج که در این متن، کوتاه شده است؛ و سفرهای حلاج به مکان‌های مختلف؛ عارف مطرح روزگار؛ جنید به داستان رنگ دیگری می‌دهد، رنگی که داستان را به سوگنامه تبدیل می‌کند.

داستان هر چه جلوتر می‌رود؛ شخصیت حلاج بیشتر ساخته می‌شود. فردی که اهل زمانه به او حسادت می‌کنند و او هیچ به آنان توجه نمی‌کند.

و او هیچ سخن اهل زمانه را وزنی ننهاده‌ی تا او را حسد کردند.

در هر برشی از داستان تکه‌ای از شخصیت او و دیگران شکل می‌گیرد تا ساخته شدن کامل داستان و تمام شدن داستان. آنچه قابل بررسی است این احتمال که نویسندگانی چون فاکنر چه بسا این نوشته در دست‌رسان بوده که توانسته‌اند قالب داستانی نزدیک به حلاج بیافرینند و همان شگردهایی را با اندکی تغییر بر داستان پیاده کنند؛ در داستان گل‌سرخ‌ی برای ایمیلی، اگرچه ایمیلی قهرمان زمانه‌ی خودش است و تمام نزدیکان ژنرال؛ ایستاده و پیاده‌شان را با زبانی تند و شخصیتی استوار؛ راهی خانه‌شان می‌کند؛ اما حلاج قهرمانی است که کمر تاریخ را

می‌شکند. و شگرد فاکنر همان است که عطار در حلاج به کار برده است.

عمروبن عثمان در باب او نامه‌ها نوشت به خوزستان و احوال او در چشم اهل آن دیار قبیح گردانید و او را نیز از آنجا دل بگرفت جامه‌ی متصوفه بیرون کرد... باز به اهواز آمد و اهل اهواز را سخن گفت و به نزدیک خاص و عام مقبول شد و از اسرار خلق سخن می‌گفت. تا او را حلاج الاسرار گفتند. پس مرقع درپوشید و عزم حرم کرد و در آن سفر بسیار خرقة پوش با او بودند. چون به مکه رسید یعقوب نهرجوری به سحرش منسوب کرد، پس از آنجا باز به بصره آمد، باز به اهواز آمد. پس گفت: به بلاد شرک می‌روم تا خلق به خدای خوانم به هندوستان رفت، پس به ماوراءالنهر آمد، پس به چین افتاد و خلق را به خدای خواند و ایشان را تصانیف ساخت چون باز آمد از اقصاء عالم بدو نامه نوشتندی.

به سفر می‌رود؛ رفتن به چین از محالات است؛ اما شاید این‌ها دیگر، تخیل نویسنده است که عنوان کند به سفرهای دورودراز رفته است. اما آنچه که پیداست حلاج را از همه‌ی شهرها بیرون میکنند؛ و او از نگاه گلدمن شخصیت مسئله دار زمانه‌ی خویش میشود.

پس از آن عزم مکه کرد و دو سال در حرم مجاور شد چون باز آمد احوالش متغیر شد و آن حال به رنگی دیگر مبدل گشت که خلق را به معنی می خواند که کس بر آن وقوف نمی یافت تا چنین نقل کنند که او را از پنجاه شهر بیرون کردند و روزگاری گذشت بر وی که از آن عجب تر نبود

و او را حلاج از آن گفتند که یک بار به انبار پنبه گذشت، اشارتی کرد در حال، دانه از پنبه بیرون آمد و خلق متحیر شدند. در اینجا عطار؛ حرکت داستانی اش را به این سمت می برد که حلاج را به یک قهرمان افسانه ای تبدیل کند؛ فضا و زمان و علم و منطق؛ همه را به کناری می زند ، تا قهرمانی که باید ساخته شود را بسازد.

نقل است که در پنجاه سالگی گفت: که تاکنون هیچ مذهب نگرفته ام اما از هر مذهبی آنچه دشوارتر است بر نفس اختیار کرده ام و امروز که پنجاه ساله ام، نماز کرده ام و هر نمازی غسلی کرده ام.

نقل است که در ابتدا که ریاضت می کشیدی دلقی داشت که بیست سال بیرون نکرده بود روزی بستم از وی بیرون کردند



گزنده بسیار دروی افتاده بود یکی از آن وزن کردند نیم دانگ بود.

نقل است که یکی به نزدیک او آمد عقربی دید که گرد او می گشت قصد کشتن کرد،

حلاج گفت: دست از وی بدار که دوازده سالست که او ندیم ماست و گرد ما می گردد..

گویند رشید خرد سمرقندی عزم کعبه کرد در راه مجلس می گفت: روایت کرد که حلاج با چهارصد صوفی روی به بادیه نهاد چون روزی چند برآمد چیزی نیافتند.  
حسین را گفتند: ما را سر بریان می باید.  
گفت: بنشینید.

پس دست از پس می کرد و سری بریان کرده با دو قرص به یکی می داد تا چهارصد سر بریان هشتصد قرص بداد.

بعد از آن گفتند: ما را رطب می باید.

برخاست و گفت: مرا بیفشانید .

رطب از وی می بارید تا سیر بخوردند

پس در راه هر جا که پشت به خارینی بازنهادی رطب بار آوردی.

برای ساختن شخصیت افسانه‌ای چون حلاج که حقیقت ماندنی بسیار بالایی دارد؛ یکی زبان داستان است که استوار

است و دیگر همان پردازش و تکینک داستان؛ که حقیقت  
مانندی را آنچنان گسترش داده که خواننده امروز نیز در لحظه‌ی  
خواندن متن؛ می‌پذیرد که حلاج این‌چنین بوده است.

نقل است که طایفه‌ی در بادیه او را گفتند: ما را انجیر  
می‌باید. دست در هوا کرد و طبقی انجیر تازه پیش ایشان بنهاد.  
یک‌بار حلوا خواستند، طبقی حلوا به شکر گرم پیش ایشان  
بنهاد.

گفتند: این حلوا در باب الطاق بغداد باشد

گفت: ما را بغداد و بادیه یکی است

حلاج از دیدگاه عطار اکنون دیگر مکان را هم می‌تواند  
بشکافد؛ در آن همه‌جا حضور دارد و همه کار می‌تواند انجام  
دهد.

با توجه به اینکه حلاج نامی در تاریخ هست، عارفی اهل  
اهواز، کتاب‌های شعر او به عربی ست.

حلاج شخصیتی بودنی است که تبدیل به شدنی دیگر  
گردیده است.

نقل است که پرسیدند از صبر، گفت: آنست که دست و پای  
ببرند و از دار آویزند  
و عجب آنکه این‌همه با او کردند.

این بخش داستان، با حرکتی بسیار تند و سرسام آور آغاز میشود؛ تحول داستان است که حلاج آینده ی نزدیک خود را می بیند . تمام گفتگوها در اوج است؛ تکانه‌ها، پی‌درپی به خواننده‌ی متن وارد می‌شود و داستان با کوبه‌هایی استوار جلو می‌رود. گویا حلاج و عطار هستند که تاریخ و زمان و مکان را در سخره خود گرفته‌اند.

نقل است که شب اول که او را حبس کردند بیامدند او را در زندان ندیدند، جمله ی زندان بگشتند کس را ندیدند.

شب دوم نه او را دیدند و نه زندان.

هر چند زندان را طلب کردند ندیدند.

شب سوم او را در زندان دیدند.

گفتند شب اول کجا بودی و شب دوم زندان و تو کجا

بودیت اکنون هر دو پدید آمدیت، این چه واقعه است؟

گفت: شب اول من به حضرت بودم ، از آن نبودم و شب

دوم حضرت اینجا بود از آن هر دو غایب بودیم، شب سوم

باز فرستادند مرا برای حفظ شریعت بیائید و کار خود کنید.

در ادامه‌ی داستان تمام مکالمه‌ها در اوج است و تمامی

گفتگوها حرکت داستان است به جلو.

نقل است که در شبانروزی در زندان هزار رکعت نماز کردی

گفتند می‌گوئی که من حقام این نماز کرا می‌کنی؟

گفت: ما دانیم قدر ما.

نقل است که در زندان سبید کس بودند چون شب درآمد، گفت:

- ای زندانیان شما را خلاص دهم.

گفتند: چرا خود را نمی دهی؟

گفت: ما دربند خداوندیم و پاس سلامت می داریم اگر خواهیم به یک اشارت همه بندها بگشاییم.

پس به انگشت اشاره کرد همه بندها از هم فروریخت.

ایشان گفتند اکنون کجا رویم که در زندان بسته است

اشارتی کرد رخنه ها پدید آمد.

گفت: اکنون سر خویش گیرید.

گفتند تونمی آئی؟

گفت: ما را با او سری است که جز بر سردار نمی توان گفت.

دیگر روز گفتند: زندانیان کجا رفتند؟

گفت: آزاد کردیم.

گفتند: تو چرا نرفتی

گفت: حق را با من عتابی است نرفتم

این خبر به خلیفه رسید گفت: فتنه خواهد ساخت او را

بکشید یا چوب زنید تا از این سخن برگردد.

ادامه ی داستان سوگنامه است که خواننده متن ترجیح

می دهد همه را بگذارد به حساب داستان سزایی عطار. عطار با

خلق و بازنویسی حلاج، حلاج را نمی‌نویسد؛ هنر خود را به نمایش می‌گذارد که اکنون در دل تاریخ؛ بعد از هفت صد سال؛ از میان گردو غبار توانسته بیشترین برگ‌های برنده تکینک داستان‌سرایی و شخصیت‌پردازی و زیباسازی متن را از آن خود کند.